

عمر بن عبدالعزیز و یاووز سلیم ؛ دو راه متفاوت وحدت اسلامی

عمر بن عبدالعزیز و یاووز سلیم ؛ دو راه متفاوت وحدت اسلامی*

محمد حسین امیر اردوش

دکترای تاریخ ؛

رایزن فرهنگی جمهوری

اسلامی ایران در تاجیکستان

چکیده

وحدت اسلامی که تابعی از اصل توحید به شمار می‌آید، از مهمترین و مطرح ترین ارزش‌ها و آموزه های اسلامی است که منابع دست اول اسلام، یعنی کتاب و سنت مشحون از تصریح به آن می‌باشد، این ارزش، سهم سنگینی از معارف، اخلاقیات و شریعت اسلام را به خود تخصیص داده است و به طور طبیعی لازمه مفاهیمی چون امت اسلامی، خلافت اسلامی، حکومت اسلامی و می‌باشد. در طول تاریخ اسلام از وحدت اسلامی مانند بسیاری دیگر از ارزش ها، تعاریف متفاوت و قرائت های گوناگون شده است، تا آنجا که گاه حتی وحدت به حربه ای علیه جوهره خود، یعنی همسازگری تبدیل شده و مستمسکی برای توجیه بیداد و یا انکار اقلیت از سوی اکثریت، عمر بن عبدالعزیز زمامدار خوش نام اولین سلسله خلافت - سلطنت؛ یعنی امویان و

سلطان یاووز سلیم، زمامدار نامدار آخرین سلسله خلافت - سلطنت؛ یعنی عثمانیان، هر یک به گونه ای متفاوت با موضوع وحدت اسلامی برخورد داشته اند. این مقاله به ایجاز، این دو گونه برداشت متفاوت را از وحدت اسلامی، که می‌توان از گونه نخست تحت عنوان همسازگری اسلامی، و از گونه ی دوم با عنوان یکسان و یک کاسه سازی مذهبی یا سیاست تک مذهبی یاد نمود، بررسی نموده است.

کلید واژه ها

عمر بن عبدالعزیز: هشتمین خلیفه اموی (99 - 101 ه.ق/ 717 - 720 م.).

یاووز سلیم: سلیم اول ملقب به یاووز، نهمین سلطان عثمانی که خلافت را از بنی عباس به آل عثمان انتقال داد - در صحت این رویداد تردیدهایی وجود دارد - (918 - 926 ه.ق/ 1512 - 1520 م.).

خلافت - سلطنت: سلسله های حکومت گر تحت عنوان خلافت، پس از دوران خلفای راشدین.

همسازگری اسلامی: وحدت اسلامی به معنای هم زیستی و هم اندیشی مسالمت آمیز مسلمانان با برتابیدن تنوع و تعدد آرا، برخلاف وحدت به معنای یکسان سازی اجباری و خشونت بار مذهبی.

1. دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز (خلافت از 99 تا 101 ه.ق) در عصر اموی و حتی عباسی پدیده ای شگفت و استثنایی بود (رجوع شود به و.و. بارتولد، خلیفه و سلطان، ترجمه سیروس ایزدی، ج 2، امیر کبیر، تهران، 1377، ص 41)؛ «عمر بن عبدالعزیز با دیگر خلیفگان بنی امیه تفاوت بسیار داشت تا آنجا که بعضی مسلمانان خلافت او را در پیشانی آن قرن که به لامذهبی و استبداد و خون ریزی آلوده بود همانند خالی سفید می‌دانستند». (حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج 3، ص 4، انتشارات جاویدان، تهران، 1360، ج 1، ص 403). تفاوت ماهوی وی با اسلاف و اخلافش در توصیفی رسا و زیبا چنین بیان شده است: □□□□

« مثل عمر فی بنی امیه مثل مؤمن آل فرعون». 1 (جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، انتشارات الشریف الرضی، قم، 1411 ه. ق - 1370 ه. ش. ص 232). پاره ای هشتمین خلیفه اموی را از مجموعه خلفای بنی امیه در آورده و او را خلیفه پنجم راشد شمرده اند (همان مأخذ، ص 228)، و حتی "مهدی" خوانده اند (همان مأخذ، ص 233 و 234) و آورده اند که در دوران خلافت وی، گرگ ها نیز با گوسفندان در صلح و صفا بسر می‌بردند! (همان مأخذ، ص 233). این توصیفات مبالغه آمیز راجع به دوران کوتاه حکمروایی عمر

بن عبد العزیز، گویای حسرتی است که مسلمانان در ادوار بعد نسبت به سلامت حاکمیت در این دوره پیدا نموده اند، و با گذشت زمان بر میزان آن افزوده می‌شد. زیرا بیش از پیش از تکرار آن عهد مأیوس می‌گردیدند. المهتدی با [(خلافت از 255 تا 256 ه.ق)] « که از همه خلیفگان عباسی منزه تر و نیک سیرت تر بود و به عبادت دل بسته » (حسن ابراهیم حسن، همان، ج 2، ص 377)، به عمر بن عبد العزیز غبطه می‌خورد و او را الگوی حکومتی خود می‌شمرد (رجوع شود به سیوطی، همان، ص 361)، و مردم نیز در شورش غلامان ترك علیه وی که به قتل او انجامید، در اطلاعیه هایی که به طرفداری از خلیفه عباسی در مساجد توزیع می‌کردند، او را به عمر بن عبد العزیز تشبیه می‌نمودند (رجوع شود به همان مأخذ، ص 363).

شاید مهم ترین دلیل عطف توجه مسلمانان در اعصار مختلف به دوران خلافت عمر بن عبد العزیز این بود که وی با آنکه در زمره اصحاب نبود - چه رسد به صحابه درجه اول - و از اهل بیت (ع) نیز به شمار نمی آمد؛ نابرخوردار از هاله تقدس اکتسابی و عصمت ارثی، توانست کما بیش نوعی از حکومت آرمانی اسلام را ارائه نماید.

عمر بن عبدالعزیز، خون ریزی ها و تبعیض ها و تحقیرهای قومی و قبیله‌ای را متوقف نمود، ورودی و خروجی بیت المال را از وضعیت نهب و تبذیر پیشین درآورد، کارگزارانی که به اصلاحات وی تن در نمی دادند برکنار نمود (رجوع شود به محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری " تاریخ الرسل و الملوك" ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، 16 ج، چ 4، انتشارات اساطیر، تهران، 1368، ج 9، صص 3947 - 3976 و ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، 2 ج، چ 6، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ، تهران، 1378، ج 2، صص 185 - 197. و احمد ابن یعقوب ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی ، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، 2 ج، چ 8، تهران، 1378، ج 2، صص 261 - 274. و سیوطی ، همان، (246 - 228).

رسم زشت ناسزا به اهل بیت پیامبر (ص)، به ویژه علی بن ابی طالب (ع) در منابع، که مؤسس خلافت اموی مقرر نموده بود را لغو کرد (رجوع شود به مسعودی، همان، ج 2، ص 187. و یعقوبی ، همان، ج 2، ص 268 - 269. و سیوطی ، همان ، ص 243. و مطهر بن طاهر مقدسی، آفرینش و تاریخ ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، " منابع تاریخ و جغرافیای ایران 52"، ج 6، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران، 1352، ج 6، ص 49)، و گاه حتی آموزه های علوی را در حکمداری به کار بست (رجوع شود به یعقوبی، همان، ج 2، ص 271). از مسبین واقع کربلا بیزاری جست، دینه فدک را به وارثین فاطمه زهرا (س) بازگرداند (رجوع شود به یعقوبی، همان، ج 2، ص 269. سیوطی ، همان، صص 231 - 232)، و علویان را پاس می‌داشت (رجوع شود به مسعودی، همان، ج 2، ص 187 - 188. یعقوبی ، همان، ج 2، صص 267 - 269. و سیوطی، همان، ص 235)،

تا آنجا که محمد بن علي بن حسين(ع)، او را نجیب بني امیه خواند(رجوع شود به سیوطي، همان، ص 230). با خوارج تا آنجا که دست به خون ریزی نمی یازیدند مدارا می کرد، (رجوع شود به طبري، همان، ج 9، صص 3953 - 3954. سیوطي، همان، ص 240). شیوة حکومتی وی، خوارج را نیز به درنگ واداشت و با عمر بن عبدالعزیز وارد مذاکره شدند و گویا استدلال های عمر، بسیاری از ایشان را متقاعد نمود (رجوع شود به مسعودي، همان، ج 2، صص 193 - 195. و یعقوبي، همان، ج 2، ص 272). و اما استدلال های ایشان در موضوع ولایتعهدی، عمر را به تأمل واداشت (رجوع شود به طبري، همان، ج 9، ص 3955)، و تعدادی از خویشاوندانش که گویا با دقت، مراقب این دست اقدامات و مذاکرات وی بودند، ترسیدند که خلافت را از بني امیه بیرون برد، او را در سی و نه (رجوع شود به طبري، همان، ج 9، صص 3966 - 3967 و مقدسي، همان جا)، یا چهل سالگی (رجوع شود به طبري، همان، ص 3967)، با زهر به قتل رساندند. (رجوع شود به طبري، همان، ج 9، ص 3955. یعقوبي، همان، ج 2، ص 273. سیوطي، همان، ص 246).

شیوة حکم داری عمر بن عبد العزیز، رشد سرطانی ناهمسازگري ها را در میان مسلمانان متوقف نمود، او با آنکه همانند زمامدارانی چون مأمون بن هارون الرشید (خلافت از 918 تا 218 ه.ق) و یا نادر شاه افشار(سلطنت از 1148 تا 1160 ه.ق) و ... ، مستقیم و رسمی به مسئله وحدت اسلامی نپرداخت، با احیای روح عدالت و مدارای اسلامی در حاکمیت، یگانگی را به جامعه اسلامی برای کوتاه مدت بازگرداند. بی تردید اصلاحات عمر بن عبدالعزیز با مقاومت ها، کارشکنی ها و اعتراضات متعددی از سوی بسیاری از امویان و کارگزاران حکومت های پیشین روبرو گردید (رجوع شود به طبري، همان، صص 3956 - 3962 و 3968 - 3969. مسعودي، همان، ج 2، صص 187 - 188. یعقوبي، همان، ج 2، ص 262. سیوطي، همان، صص 232، 236 - 239 و 242)، شام اموی زده که با این نوع زمامداری ناآشنا بود، او را "مسحور" (= جادو شده، جن زده) می پنداشت (رجوع شود به سیوطي، همان، ص 246). و در نهایت همان گونه که اشارت رفت جان بر سر اصلاحات گذاشت. می توان گفت که پس از خلفای راشدین و به ویژه علي بن ابی طالب (ع) و حسن بن علی(ع)، عمر بن عبد العزیز در صدر فهرست زمامداران همسازگرا در تاریخ اسلام جای دارد. بدیهی است که جایگاه ویژه عمر بن عبد العزیز در میان خلفای بني امیه که به طور طبیعی وضعیت دیگر خلفای اموی، را به زیر سؤال می برد، نمی توانست موجب خشنودی حزب اموی باشد، و از این روست که ناهمسازگرایان، هیچ گاه با او میانه ای نداشتند و حتی غباری که داخل بینی اسب بنیان گذار سلسله خلافت - سلطنت اموی می شد را از صد همچون عمر بن عبد العزیز، برتر می دانستند (ابوالحسین محمد بن ابویعلی، طبقات الحنابله، تحقیق محمد حامد الفقهي، مطبعه السنه المحدثه، القاهرة، 1371/1952، ج 2، ص 21 به نقل از محمد مسجد جامعی، زمینه های تفکر سیاسی در قلمرو تشیع و تسنن، انتشارات الهدی، تهران، 1369، ص 150 و نیز در این باره رجوع شود به القاضي ابی بکر بن العربی، العواصم من القواصم فی تحقیق مواقف الصحابه بعد وفاه النبیه(ص)، حقه و علق حواشیه محب الدین

الخطیب، المكتبة العلمية، بيروت، 1403 هـ / 1983 م.، ص 205، 208 و 210). پس از مرگ خلیفه مصلح عمر بن عبد العزیز در سال 101 هـ.ق، دیری نپایید که اصلاحات وی متوقف گردید (رجوع شود به سیوطی، همان، ص 246 - 247)، و خلافت اموی به شاکله خود بازگشت و در نهایت در سال 132 هـ.ق جای خود را به بنی عباس داد. از مهم ترین دلایل ضعف و فروپاشی امویان، سیاست ایشان در میدان دادن و دامن زدن به رقابت های قبایلی عرب و بیداد و تبعیض های قومی و نژادی شمرده می شود.

خلافت بنی امیه اگرچه تقریباً در تمامی طول عمر خود، درگیر نزاعهای داخلی بود ولیکن وحدت سیاسی متمرکز در تمامی جهان اسلام در عصر امویان جز برهه هایی مانند خلافت کوتاه مدت عبدالقادر بن زبیر (متوفی 73 هـ.ق) و امارت مختار بن ابی عبید (متوفی 67 هـ.ق) حفظ شد تا جایی که گفته شده است: « سقوط بنی امیه (سال 750 م. = 132 هـ.ق) برای همیشه به یگانگی جهان اسلام پایان داد» (و.و. بارتولد، همان، ص 24). این یگانگی یا همانا وحدت سیاسی جهان اسلام بیش از هر چیز مرهون عمر نسبتاً کوتاه حاکمیت اموی بود، قدری کمتر از یک قرن (از سال 41 تا 132 هـ.ق) و می توان گفت چنانچه خلافت دمشق قدری بیشتر پاییده بود، تجزیه سیاسی را که خلافت بغداد تجربه نمود، سرنوشت محتوم امویان نیز می بود.

2. سلطان سلیم اول یا یاوز 4 (سلطنت از 918 تا 926 هـ.ق) سلیم، نهمین جانشین عثمان بن ارطغرل (متوفی 724 هـ.ق) بنیان گذار سلسله عثمانی، جدای از دیگر وجوه شخصیتش⁵، از چهره های قابل مطالعه در پیشینه همسازگری ها و ناهمسازگری های جهان اسلام به شمار می آید.

سلیم در دوران فرمانروایی پدرش والی طرابوزان بود، و از این رو از نزدیک نهضت صفوی را زیر نظر داشت، روح سرکش و طبع ماجراجوی او که از آرامش و مدارای پدر به تنگ آمده بود و از سویی دیگر جز جانشینی پدر، آینده دیگری برای خود متصور نبود در صدد برآمد که در زمان حیات با یزید دوم، با تکیه بر محبوبیتش در میان نظامیان - برخلاف غالب دیوانیان که دو برادرش احمد (متوفی 919 هـ.ق) و قورقود (متوفی 919 هـ.ق) را به ترتیب بر وی ترجیح می دادند، و برخورداري از حمایت خان کریمه (= قرم) که با او مناسبات دوستانه داشت، حق خود را بر تاج و تخت پدر مسجل نماید. و اگرچه در ابتدا نه تنها به مقصود نرسید، بلکه در نبرد قارشدران (917 هـ.ق) از پدر شکست خورده و متواری شد، لیکن سرانجام ترجیح بنی چری ها بر تمایل با یزید دوم، که دیگر نشاط و توان و حوصله اقدامی مؤثر در راستای تمایلات خویش را نداشت، فائق آمده و سلیم با کناره گیری تحمیلی پدر از قدرت، در سال 918 هـ.ق بر تخت نشست.

سلیم در مدت نسبتاً کوتاه فرمانرواییش (کمتر از نه سال)، پس از سرکوب مزاحمین و مدعیان بالفعل و بالقوة سلطنت، با شدتی سبعیت آلوده، آناتولی را که بیش از اسلامبول، رو به اردبیل و تبریز داشت، به انقیاد دولت مرکزی درآورد و در این راه، با اخذ فتوا از پاره ای علمای پایتخت، بیش از چهل هزار تن از اتباع خود را به بند آورده، یا به قتل رسانید و یا داغ کرده و به سرزمین غربی امپراطوری تبعید نمود. 6 با دولت نوپای صفوی که حتی در میان ارتش وی نیز هوادارانی داشت، و مبلغان آن نه فقط آناتولی، که تا دورترین سرزمین های غربی امپراطوری؛ بالکان، نیز نفوذ کرده بودند (رجوع شود به اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، ج2، ص 274) متن و زیرنویس). و محمد عبد اللطیف هریدی، الحروب العثمانیه الفارسیه و اثرها فی انحسار المد الاسلامی عن اروپا، دارالصحه للنشر و التوزیع، القاهره، 1408 هـ.ق/ 1987 م. ، صص 46 - 47. و

, - , İsmail Kara, OSMANLI HİLAFAETİ VE İKTİDAR, " OSMANLI ANSİKLOPEDİSİ (Tarih - Medeniyet - Kültür) Genel Yayın Yönetmeni: Bekir Şahin, Siyasi Tarih kurumu: Abdülkadir Özcan ve ... 6.C. İz Yayıncılık, İstanbul, 1996, 2.C. S.183.).

و سلیم از دوران انتظار سلطنت، علیه آن کینه در سینه انباشت می کرد7 و رفتار شاه اسماعیل پس از رسیدن او به سلطنت، بر کینه وی نسبت به صفویه افزوده بود8 ، به نبرد برخاست و اگرچه به خواسته خود مبنی بر نابودی صفویان دست نیافت، لیکن توانست نشاط تهاجمی صفویان را خاموش ساخته و مرزهای ایران را برای همیشه به خارج از آسیای صغیر عقب براند.

سلیم اول پس از میان برداشتن امیرنشین ذوالقدر9، و منقاد نمودن خوانین کرد شرق آناتولی (رجوع شود به هامر پورگشتال، همان، ج2، صص 861 - 877. و اوزون چارشی لی، همان، ج2، صص 293 - 295) 10 به آرزوی اسلافش جامعه عمل پوشانده و آسیای صغیر را سراسر عثمانی کرد. اما مهمترین اقدام یاووز سلیم، که نام او را در کنار جدش؛ محمد فاتح و فرزندش؛ سلیمان قانونی (= سلیمان محتشم) 11، در فهرست نام دارترین سلاطین عثمانی قرار می دهد، غلبه بر ممالیک و انضمام بیشتر سرزمین های غربی، به ویژه سرزمین مقدس حجاز، به قلمرو عثمانی و پایان دادن به عمر خلافت عباسی قاهره بود (923 هـ.ق).

در این میان مقایسه برخورد دو پایتخت مقهور؛ تبریز و قاهره، با سلیم، فراوان تأمل برانگیز است؛ تبریز به استقبال سلیم می آید (رجوع شود به حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نواید، تهران انتشارات باک، 1355، ص 195). و سلطان تندخو و خون ریز عثمانی در این شهر به ملایمت رفتار می نماید (رجوع شود به جهان گشای خاقان، ص 506. و ادوارد براون، همان، ج4، ص 77)، تا آنجا

که در مسجد حسن پادشاه (اوزون حسن آق قویونلو) چون خطیب بنا بر عادت، خطبه به نام شاه اسماعیل می‌خواند، از خطای او در گذشته وی را معذور می‌دارد (رجوع شود به حسن بیگ روملو، همان جا). اما قاهره پیش از تسلیم کامل به سلیم، در مقاومتی خونین، که زن و مرد در آن جنگیدند (رجوع شود به اوزون چارشی لی، همان، ج2، ص 311)، پنجاه هزار کشته برجای نهاد (اسپناچی پاشازاده، همان، ص 224). سلیم اول با پیروزی بر ممالیک، علاوه بر ماترک مادی ایشان، افتخارات معنوی ایشان را نیز از آن خود کرد؛ یعنی عنوان پر افتخار خادم الحرمین الشریفین¹² و حمایت از نهاد مقدس خلافت، با این تفاوت که خلافت را از متوکل سوم؛ آخرین خلیفه عباسی، به خود انتقال داده (923 ه.ق) و مجدداً پس از سده های جدایی، خلافت و سلطنت با یکدیگر جمع گردیدند. و بدین ترتیب سلیم اول، قلمرو عثمانی را به طرز بی سابقه ای وسعت داده و شمار اتباع مسلمان سلطان عثمانی، برای نخستین بار از اتباع غیر مسلمان فزونی گرفتند (رجوع شود به استانفورد جی. شاو، همان، ج1، ص 266).

اما از این همه، آنچه مورد نظر این نوشتار می‌باشد، انگیزه و ادعایی است که در این میان به سلیم اول نسبت داده می‌شود؛ «سلطان سلیم یکی از آن سلاطین با عزم و جلالت عثمانی بود که در دور استیلای آن دولت، مالک تخت و تاج شد؛ چون عمده آمال و نخبه مقصود این سلطان قاهر، از زمانی که شاهزاده و حاکم طرابزون [= طرابوزان] (عبارت درون قلاب از نگارنده است) بود، طرح سیاسی جدش سلطان محمد فاتح را که از برای تشکیل و تأسیس بنای خلافت مندرسه صدر اسلام بر نقشه خیال ریخته و موفق به ایصال خیر وجود نشده بود، از قوه به فعل آوردن و نام نیکو در صفحات تواریخ عالم بگذارن بود. و در ذهن مصمم شده بود که آنگاه که نایل سلطنت شود، بعد از اصلاحات لازمه، رود دانوب - طونه - و دریای وندیک [ونیز] (عبارت درون قلاب از نگارنده است) را به تصدیق دول متجاوره، حدود ممالک اروپایی خود قرار دهد؛ بعد از ضبط ممالک باقی مانده ملوک الطوائف و امرای آسیای کوچک، از قبیل ممالک ذوالقدر و رمضان اوغلی و غیره و شامات و جزیره العرب و مصر و طرابلس و تونس و الجزایر و مراکش و کردستان و ارمنستان و گرجستان و عراق و عرب و ایران را استیلا نموده، لشگر به ترکستان و هندوستان اسلام نشین کشیده و ملوک الطوائف این دو اقلیم وسیع را مضمحل و منقرض نموده، به دستیاری ششصد کرور نفس مسلم، در مقابل عالم وثنیّت و عالم نصرانیّت، یک عالم اسلامیّت با شوکت تأسیس و تشکیل نموده، شوکت اسلامیّه را دوبالا کند» (اسپناچی پاشازاده، همان، ص 283).

استانفورد جی. شاو نیز می‌گوید: «سلیم اول با این آرمان بر تخت نشست که سیاستهای فعال محمد دوم را در کسب فتوحات جدید از سرگیرد و در واقع آرزوی وی را در استقرار یک امپراطوری جهانی تحقق بخشد» (استانفورد جی. شاو، همان، ج 1، ص 148).

و مشابه همین ارزیابی را عبدالهادی حائری بیان می‌دارد: «طبق مدارکی که در دست است چنین می‌نماید که سلطان سلیم تنها به سلطنت بر سرزمین‌های پهناور عثمانی بسنده نکرده و در جستجوی یک رهبری اسلامی نیز بوده است که ضامن همسازگری مسلمانان در زیر پرچم استانبول باشد» (عبدالهادی حائری، همان، ص 51).

محمد عبد اللطیف هریدی نبرد سلیم با ممالیک به ویژه الحاق سرزمین‌های مقدس به قلمرو عثمانی را در راستای قوام جایگاه رهبری دولت عثمانی بر جهان اسلام ارزیابی می‌کند (رجوع شود به محمد عبداللطیف هریدی، همان، ص 54).

ادوارد براون نیز برای اقدامات سلیم انگیزه‌ای عقیدتی قائل است:

«... سلطان سلیم از جمله اشخاصی است که امروز آن‌ها را پان‌اسلامیست (مایل به توحید سیاسی ملل اسلامی) می‌خوانند و از شدت جاه‌طلبی نه تنها می‌خواست سلطان بزرگترین و نیرومندترین ممالک اسلامی باشد، بلکه آرزو داشت بر تمام عالم اسلام فرمان فرما گردد. فتوحات او در مصر و مکه و مدینه (1517م.) (= 923 ه.ق.) و اخذ عنوان خلافت از آخرین خلیفه عباسی که خواه به وعده و وعید، یا به هر دو جهت، در تفویض آن خودداری نکرد، مقدمه بود برای حصول آرزوی دیرین، لیکن وجود شاه اسماعیل خار راه او بود زیرا که مذهب شیعه را مانند سدی عظیم میان سنیان عثمانی و مصر و سایر ممالک غربی و هم‌مذهبان آن‌ها که در اقطار شرقی (در متن مأخذ به دلیل اشتباه چاپی جای واژه اقطار، افکار، آمده است)، از قبیل ترکستان و افغانستان و بلوچستان و هند مسکن داشتند برافراشته بود. ایرانیان نه فقط سلطان سلیم را خلیفه نشناختند بلکه اساساً اصل خلافت را رد کردند. فتوحی که در چالداران در (اگست 1514) (= رجب 920 ه.ق.) نصیب ترکها شد به نتیجه قطعی نرسید زیرا که سپاهان عثمانی از تعقیب فتوحات مضایقه و تهاون ورزیدند و نیز فتح مصر را، که پس از جنگ چالداران واقع شد، از نتایج مطلوبه عاری ساخته، جراحی دائمی باقی گذاشتند که علت ضعف قدرت سیاسی اسلام و مانع پیشرفت آرزوی جاه‌طلبانه ترک‌ها و سبب استفاده اروپا گردید» (ادوارد براون، همان، ج 4، ص 34 - 35).

وین و وسینچ نیز اظهار می‌دارد: «گروهی سلیم را نخستین سلطان عثمانی هواه خواه یگانگی مسلمین (پان‌اسلامیست - Pan Islamist) شمرده و گفته‌اند که او آینده‌ی امپراطوری خویش را به جای اروپا

در خاورمیانه مسلم نشین می‌جست. او گویا بر آن بود که زبان عربی را زبان رسمی امپراطوری عثمانی سازد» (وین و. وسینچ، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه سهیل آذری، کتاب فروشی تهران با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین، تبریز، 1346، ص 16).

سلیم اول خود، انگیزه اقداماتش را چنین بیان می‌دارد:

« می‌گویند روزی در مجلس این سلطان، سخنی از رفتار خلفای اموی و عباسیه و فاطمیه و اموی اندلس و سایر حکم رانان معروف ملوک الطوائف به میان آمده، از محاسن و معایب آنها صحبتی گذشت. آن سلطان قاهر که ذره ای از جوهر رحم و شفقت در خمیره وجودش نبود، قتل عام مغولان و حرکات وحشیانه مجاهدین صلیب و احوال اسف انگیز مسلمانان اندلس را متذکر شده، مانند طفل ممنوع از رضاع، بنای گریستن و اشک ریختن را نهاده، به قدر نیم ساعت های های گریست. بعد رو به حاضرین کرده گفت: و الٰه العلی العظیم و الٰه الکریم. مقصود سلیم از اقدام به استیصال ملوک الطوائف، قوت اسلامی را در نقطه واحده جمع نمودن و دین مبین حضرت احمد مختار را از آسیب پیروان دیانت خارجه رها نیدن و شوکت اسلامی را به مرتبه ای که در زمان خلافت عمر بن عبد العزیز بود رسانیدن، و ممالک اسلامی را از هر جهت آسوده و معمور و دشمنان اسلام را ذلیل و مقهور ساختن است و بس...» (اسپناچی پاشا زاده ، همان، صص 284 - 285).

سلیم اول تقریباً تمام عمر فرمانروایی خود را بر سر تحقق آرمان وحدت اسلامی و امپراطوری جهانی بگذارد، وی خود به وضوح این موضوع را در بیت ذیل بیان می‌دارد:

" این سفر کردن و این بی سر و سامانی ما

بهر جمعیت دل هاست پریشانی ما "

(الهامه مفتاح و وهاب ولی، نگاهی به روند و نفوذ و گسترش زبان و ادبیات فارسی در ترکیه، ص 202). لیکن سلیم با آنکه عمر بن عبدالعزیز را اسوة خود معرفی می‌کند، متعلق به فهرست بلند حکم فرمانی است که درست در مقابل فهرست کوتاهی از ایشان که عمر بن عبدالعزیز در آن جای دارد، قرار می‌گیرد.

عمر بن عبد العزيز هیچگاه خود را آلوده تبعیض مذهبی نکرد تا چه رسد به ستیزه های مذهبی، همان گونه که پیش از این یاد شد علیرغم خاستگاه خانوادگی و قبیلگی خود و جایگاه اجتماعی، با شیعیان راه دلجویی و مسالمت پیش گرفت و از بیدادهای اسلافش نسبت به اهل بیت پیامبر(ص) تبری جست، سعه صدر او تا بدانجا بود که حتی خوارج را که ناسازگارترین و خشن ترین گروه مذهبی - اجتماعی آن اعصار بودند نیز بر سر سازگاری آورد، و بیراه نیست اگر گفته شود که حکومت وی الگویی می تواند بود از برای همسازگرایی و وحدت اسلامی در جهان اسلام.

لیکن سلیم اول (مانند خصم اشاعیل اول) انسان در سیاست يك كاسگی مذهبی متعصب و از تعدد طرق الی [] بیزار بود که علاوه بر شیعیان امامی، شیعیان زیدی را نیز که همواره جایگاه مقبول تری از شیعیان امامی، نزد اهل سنت داشتند¹³، سخت دشمن می داشت:

« اما افسوس دارم که دو مانع قوی [در راه وحدت اسلامی] (عبارت درون قلاب از نگارنده است؛ رجوع شود به اسپناچی پاشازاده، همان، ص 282) در دو نقطه معنای عالم اسلامیت ظاهر شده، جهالی امت را منع از دخول دائرة نجات اتحاد کرده و می کنند. یکی از آن دو مانع شاه اشاعیل است که در ایران مذهب شیعی را شایع و آن دیگری شرف الدین است که در جزیره العرب به خصوص در حطة یمانیه مذهب زیدیه را دایر ساخته، تخم نفاق و افتراق را در مزارع مختلف الطبايع اسلام کاشتند و باعث فساد عظیم شدند. چون با بودن این دو مذهب، اتفاق ملت اسلام عدیم الامکان و نیز بی اتفاق، نگاهداری دین اسلام از آسیب دشمنان ممتنع و مستحیل، پس بر تمامی اهل سنت فرض عین و عین دین است که شجرة مقدسة مصطفوی را از این کرم های مخرب رها نیده، آن همایون درخت را، سالم از عوارض و علل داخلی تازه و خرم نگاه دارند» (همان ماخذ، ص 285).

تصلب سلیم اول تا بدانجا فشرده و حوزه خودی ها برای وی تا بدانجا محدود بود که حتی در میان مذاهب اهل سنت نیز جز مذهب مألوف ترکان یعنی مذهب حنفی¹⁴، دیگر مذاهب را با بی مهری می نگریست: «چون در میان مذاهب عامه مثل آباء و اجدادش پیروی مذهب ابوحنیفه کوفی را کرده، در فقه آن مذهب متبحر شده بود، پیروان سایر مذاهب عامه را دوست نمی داشت و دشمنی سخت به پیروان مذاهب خارج از مذاهب اهل سنت می ورزانید. شخصی بسیار متعصب و حریص سلطنت و ساعی تشکیل خلافت در ممالک اسلام نشین بود و آرزو می کرد که نایل سلطنت شده، وجود تمام حکم داران و امرای بلاد اسلامی را از عالم سیاسی معدوم ساخته، از برای تمام ملل و اقوام اسلامی مرجع خلافتی در تخت سلطنت خود تشکیل نماید» (اسپناچی پاشازاده، همان، صص 62 - 63).

و در نهایت چنانچه سلیم اول را در ادعاهایش راجع به تلاش برای وحدت جهان اسلام، صادق بینداریم (که این پندار دور از حقیقت نیز نمی‌نماید)، و به قطع نظر از روی هم افتادگی ملزومات چنین وحدتی و منافع سلطنت عثمانی، می‌بایست پذیرفت که وی در زمره رجالی است که بی‌پروا از میزان مشروعیت وسیله، خواهان وحدت مذاهب اسلامی به معنای تک‌مذهبی نمودن جهان اسلام بوده است. در حالیکه عمر بن عبدالعزیز تمام عمر حکومتی خود را در راه اتحاد مذاهب اسلامی، به معنای اشاعه همسازگری در میان مسلمانان بگذارد، و وجود این دو فرمانروا و این دو اندیشه از گلی یگانه سرشته نگردیده است.

نتیجه

جوش و گسترش ناهمسازگری‌ها و یا اخماد آن در جهان اسلام، ارتباطی مستقیم با میزان مشروعیت، سلامت، اعتدال، تسامح و بردباری حاکمیت‌ها داشته است.

عمر بن عبدالعزیز و یاووز سلیم، هر دو، یک پارچگی، صیانت و اعتدالی جهان اسلام، و به دیگر تعبیر " اتحاد اسلامی"، را می‌جستند و از برای آن تکاپو می‌داشتند. هر یک از راهی. عمر بن عبد العزیز وحدت اسلامی را در همسازگرایی مسلمانان می‌دید، و یاووز سلیم در وحدت مذهبی، به معنای یکسان سازی مذهبی ایشان. روشن است که دیدگاه هر یک، سیاست حکومتی ایشان را تعیین می‌ساخت. عهد حکومت عمر بن عبد العزیز را می‌توان نمونه برجسته‌یی از فروکش نمودن ناهمسازگری‌ها و عهد حکومت یاووز سلیم را، نمونه‌ای از دوران جوش و گسترش آن در جهان اسلام شمرد.

بی تردید، درنگ و تأمل در این دو راه متفاوت وحدت اسلامی، برای درک و دستیابی به این ارزش و آموزه‌های اسلامی، که میزان اهمیت آن و نیاز مسلمانان بدان در جهان امروز بی‌نیاز از توضیح است، پرفایده، تأثیرگذار و راه‌گشا، می‌تواند بود.

منابع و مآخذ

- الجندی، علی: گفته‌ها و اندیشه‌ها درباره اهل بیت (ع)، ترجمه عبد الکریم بی‌آزار شیرازی،

- "همبستگی مذاهب اسلامی"، عبد الکریم بی آزار شیرازی (گردآورنده)، ج 2، امیر کبیر، تهران، 1357.
- اسپناچی پاشازاده، محمد عارف: انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام (تاریخ زندگانی و نبردهای شاه اسماعیل صفوی و شاه سلیم عثمانی، وقایع سالهای 905 - 930 هجری)، به کوشش رسول جعفریان، انتشارات دلیل، قم، 1379.
- اسماعیل زاده، میرزه رسول (تحقیق و تصحیح)، شاه اسماعیل صفوی (خطایی)، کلیات دیوان، نصیحتنامه، دهنامه، قوشمالار، فارسجا شعرلر، انتشارات بین المللی الهدی، تهران، 1380.
- اوزون چارشی لی، اسماعیل حقی: تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، ج6، انتشارات کیهان، تهران، 1368 - 1379.
- بارتولد، و.و: خلیفه و سلطان، ترجمه ی سیروس ایزدی، ج 2، امیر کبیر، تهران، 1377.
- براون، ادوارد: تاریخ ادبی ایران از آغاز صفویه تا پایان قاجار (مجلد چهارم)، ترجمه رشید یاسمی، ج 2، انتشارات بنیاد، تهران، 1364.
- پورگشتال، هامر: تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیان فر، ج5، زرین، تهران، 1367.
- جهان گشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)، با مقدمه و پیوست ها از ا □ دتا مضطر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، 1406 ه.ق/ 1364 ه.ش/ 1998 م.
- حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج3، ج4، انتشارات جاویدان، تهران، 1360.
- حسن بیگ روملو: احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، نهران انتشارات بایک، 1355.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان: راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، و به سعی و تصحیح محمد اقبال و تصحیحات لازم مجتبی مینوی، ج 2، انتشارات امیر کبیر، تهران، 1364.

- سیوطی، جلال الدین: تاریخ الخلفاء، انتشارات الشریف الرضی، قم، 1411 هـ. ق - 1370 هـ. ش.
- شاو، استانفورد جی: تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان زاده، 2 ج، آستان قدس رضوی، مشهد، 1370.
- طبری، محمد بن جریر: تاریخ طبری " تاریخ الرسل و الملوک"، ترجمه ابوالقاسم پاینده، 16 ج، 9، 4، انتشارات اساطیر، تهران، 1368.
- مسجد جامعی، محمد: زمینه های تفکر سیاسی در قلمرو تشیع و تسنن، انتشارات الهدی، تهران، 1369.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، 2 ج، 6، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، 1378.
- مشکور، محمد جواد: تاریخ شیعه و فرقه های اسلامی تا قرن چهارم، 6 ج، انتشارات اشراقی، تهران، 1379.
- مفتاح، الهامه و وهاب ولی: نگاهی به روند و نفوذ و گسترش زبان و ادبیات فارسی در ترکیه، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران، 1374.
- مقدسی، مطهر بن طاهر: آفرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، " منابع تاریخ و جغرافیای ایران 52"، 6 ج، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، 1352.
- نوایی، عبدالحسین (به اهتمام): شاه اسماعیل صفوی، اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، 1347.
- وسیج، وین و: تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه سهیل آذری، کتاب فروشی تهران با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین، تبریز، 1346.
- یعقوبی، احمد بن یعقوب این واضح: تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، 2 ج، 8، تهران، 1378.

- القاضي ابي بكر بن العربي، العواصم من القواصم في تحقيق مواقف الصحابه بعد وفاه النبي(ص) ،
حققه و علق حواشيه محب الدين الخطيب، المكتبه العلميه، بيروت، 1403 هـ / 1983 م. .
- هريدي، محمد عبدالطيف: الحروب العثمانيه الفارسيه و اثرها في انحسار المد الاسلامي عن اروبا ،
دارالصحوه للنشر و التوزيع، القايره، 1408 هـ.ق/ 1987 م. .

- Kara, İsmail: OSMANLI HİLAFAETİ VE İKTİDAR, " OSMANLI ANSİKLOPEDİSİ (Tarih - Medeniyet – Kültür) Genel Yayın Yönetmeni: Bekir Şahin, Siyasi Tarih kurumu: Abdülkadir Özcan ve ...
6.C. İz Yayıncılık, İstanbul, 1996,(2.C.).

یادداشت ها :

* این نوشتار در مجله دانشنامه، شماره 5، بهمن 1384 منتشر گردیده است. با اندک تغییری که در آن چهره بست، در حوزه بند هفتم "پیشنهادهاي اندیشه‌اي" فراخوان بیست و ششمین کنفرانس وحدت اسلامی، جای می‌گیرد.

1. جایگاه عمر(ابن عبدالعزیز) در بنی امیه مانند مومن آل فرعون است(در خاندان فراعنه).

2. « نقل است از عمر بن عبد العزیز که گفت : " اگر من از قاتلین حسین [ع] بودم و خداوند مرا می‌بخشید و مرا روانه ی بهشت می‌ساخت هیچ گاه وارد بهشت نمی شدم زیرا که از روی پیامبر (ص) شرم می‌کردم" . رجوع شود به علی الجندي، گفته ها و اندیشه ها درباره اهل بیت (ع)، ترجمه عبدالکریم بی آزار شیرازی، " همبستگی مذاهب اسلامی»، عبدالکریم بی آزار شیرازی (گردآورنده)، چ2، امیرکبیر، تهران، 1357، صص 299 – 300.

3. دوران خلافت عبداﷲ بن زبیر هفت سال و ده ماه و سه روز بود. (رجوع شود به مسعودی، همان، ج2، ص 239).

4. یاووز در زبان ترکی به معانی بی باک، شدید، تند، خشمناک، عالی، خوب، فشنگ و زیبا می‌باشد.

5. سلیم اول دارای شخصیتی پیچیده و چندگونه بود. هامر پورگشتال او را چنین معرفی می‌کند: « بیرحم، شاعر و فاتح و درویش و قاتل برادران و برادرزادگان خود » (هامر پورگشتال، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیان فر، ج5، زرین، تهران، 1367، ج 2، ص 935).

جنگ و خون ریزی که سراسر دوران سلطنت سلیم اول از آن لبریز است، وی را از پرداختن به مباحث عقیدتی و دانش و ادبیات باز نمی‌داشت، «سلیم پادشاهی شاعر، فیلسوف و عارف بود. در بین شاهان عثمانی بلند پایه ترینشان از نظر علم و دانش، سلطان سلیم بود». (اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، ج6، انتشارات کیهان، تهران، 1368 - 1379، ج 2، ص 326).

اسپناچی پاشاه زاده، در توصیف سلیم اول چنین می‌نگارد:

« فقیه، فاضل و متکلم کامل و شاعر بلیغ و منشی بی‌عدیل بود. عربی و فارسی و ترکی و یونانی را بسیار خوب می‌دانست و در السنة ثلاث، اشعار رایقه می‌گفت و آثار بلیغه می‌نوشت. و در دنیا جز جنگ و شکار و مطالعه کتب و محاوره علمیه و مشاعره، هیچ چیزی را دوست نمی‌داشت، نه شارب الخمر، نه مملوک شهوت، نه دوست لهو لعب بود » (محمد عارف اسپناچی پاشا زاده، انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام (تاریخ زندگانی و نبردهای شاه اسماعیل صفوی و شاه سلیم عثمانی، وقایع سالهای 905-930 هجری)، به کوشش رسول جعفریان، انتشارات دلیل، قم، 1379، ص 264).

در این میان جالب آن است که سلیم اول به زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی تعلق خاطر داشت. سلیم اول « به زبان ترکی شعر کم گفته است، ولی به زبان فارسی اشعار بسیار سروده است » (اوزون چارشی لی، همان، ص 326). نسخ متعدد خطی و چاپی دیوان شعر وی در دسترس می‌باشد (رجوع شود به الهامه مفتاح و وهاب ولی، نگاهی به روند و نفوذ و گسترش زبان و ادبیات فارسی در ترکیه، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران، 1374، ص 196).

« سلطان سلیم و شاه اسماعیل هر دو دارای ذوق و طبع شعر بودند. نخستین همواره به فارسی شعر می‌گفت، و دومین نیز کلیه اشعار خود را به ترکی می‌ساخت» (ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران از آغاز صفویه تا پایان فاجار (مجلد چهارم)، ترجمه رشید یاسمی، ج 2، انتشارات بنیاد، تهران، 1364، صص 25 _ 26).

البته از نظر دور نمی‌بایست داشت، همانگونه که ذکر شد از سلیم اول، اشعاری به زبان ترکی نیز به جای مانده است، همانگونه که اشعاری به زبان فارسی نیز از اسماعیل اول، در دسترس است (رجوع شود به میرزه رسول اسماعیل زاده (تحقیق و تصحیح)، شاه اسماعیل صفوی (خطائی)، کلیات دیوان، نصیحتنامه، دهنامه، قوشمالار، فارسجا شعرلر، انتشارات بین المللی الهدی، تهران 1380).

سلیم اول در پوشش ابداعی خود، به الگوهای لباس ایرانی توجه داشت « سلیم در ترکیب لباس و عمامه اظهار سلیقه نموده، وضع تازه قرار داد عمامه تازه از قراری که سلیم به محارم خود گفته بود به شکل تاج خسروهای ایران بود...» (هامرپورگشتال، همان، ج2، ص 813)، عبدالحسین نوایی این دستار را چنین توصیف می‌کند: « کلاهی ابداع کرده بود به نام سلیمی که کاملاً زیر چینهای شالی که روی آن می‌بست پنهان می‌شد همچون تاج شاه اسماعیل» (عبدالحسین نوایی (به اهتمام) : شاه اسماعیل صفوی، اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت های تفصیلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، 1347، ص 114).

آشنایی و علاقه سلیم اول به فرهنگ ایرانی تا بدانجا بود که در اولین نامه اش به شاه اسماعیل خود را به فریدون، کیخسرو و دارا مانند می‌کند و مخاطبش را ضحاک و افراسیاب می‌خواند (رجوع شود به همان مأخذ، 143. و هامر پورگشتال، همان، ج2، ص 834 و ادوارد براون، همان، ج2، ص 26).

6. علی ابوالفضل بن ادریس بتلیسی این قتل عام دهشتناک را که در زمره فجیع ترین وقایع در نزاع های مذهبی به شمار می‌آید، به نظم درآورده است:

« فرستاد سلطان دانا رسوم

دبیران دانا به هر مرز و بوم

که اتباع این قوم را قسم قسم

درآورد به نوک قلم اسم اسم

ز هفت و ز هفتاد ساله به نام

بیارد به دیوان عالی مقام

چو دفتر سپردند اهل حساب

عدد چل هزار آمد از شیخ و شاب

پس آنگه به حکام هر کشوری

رساندند فرمان بران دفتری

به هر جا که رفته قوم از قلم

نهد تیغ بران قدم بر قدم

شد اعداد این کشته های دیار

فزون از حساب قلم چل هزار»

(ادوارد براون، همان، ج 4، ص 74. و نیز رجوع شود به اسپناچی پاشازاده، همان، ص 75. و هامر پورگشتال، همان، ج 2، صص 832 - 833. و اوزون چارشی لی، همان، صص 277 - 279).

اگرچه این سیاست بی رحمانه، اسلامبول را برای چند سالی از نا آرامی های آناتولی شرقی آسوده نمود، لیکن شالوده التهاب آلوده ای برای این منطقه ساخت و زمینه شورش های مکرری که در طول دو قرن به نام "جلالی" (برگرفته از نام یکی از مبلغان صفوی به نام جلال که در سال 926 ه.ق با دعوی مهدویت،

شورشی بزرگ را در حوالی توفات برپا نمود). حکومت مرکزی را تهدید می نمود، فراهم ساخت. و بدینی ریشه داری را در میان مردم این منطقه برای همیشه، نسبت به حکومت مرکزی پدید آورد.

7. اسماعیل اول « پوست خان مشارالیه [شیک خان اوزبک] را کاه و پنبه چپناده فرموده، فتح نامه بسیار مغرورانه نوشته با همان پوست پر شده شیک خان به همراه ایلچی مخصوص به دربار سلطان بایزید خان عثمانی فرستاد که این فقره هم یکی از عمده اسباب ظهور جنگ چالدران است...» (اسپناچی پاشازاده، همان، ص 61. و رجوع شود به جهان گشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)، با مقدمه و پیوست ها از ا [دتا مضطر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، 1406 هـ.ق/ 1364 هـ.ش/ 1998 م.، صص 472 - 473).

لیکن مهمتر از موضوع ارسال پوست سرآکنده از کاه و پنبه شیک خان، شورش شاه قلی بابای تکلو عثمانیان وی را شیطان قلی می خواندند)، خلیفه شاه اسماعیل در آنتالیا بود که به سرعت وسعت گرفت و به سختی سرکوب گردید (917 هـ.ق) و سلیم اول که آن هنگام والی طرابوزان بود « حادثه شاه قلی و فعالیت شاه اسماعیل اول را در آناتولی و نیز اقدامات علوی ها را به دقت دنبال می کرد» (اوزون چارشی لی، همان، ج 2، ص 276)، و بی تابانه مترصد فرصت انتقام از پادشاه صفوی بود.

8. « تجربه پیشین سلیم در طرابزون [= طرابوزان]، وی را متقاعد کرده بود که بزرگترین مشکل وی تهدید صفویان است» (استان نفورد جی شاو، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان زاده، ج 2، آستان قدس رضوی، مشهد، 1370، ج 1، ص 150). حمایت شاه اسماعیل از شاهزاده احمد و فرزندش مراد که به ترتیب برادر بزرگتر و برادرزاده سلیم و مدعیان تاج و تخت وی بودند و عدم ارسال هیئتی جهت تبریک جلوس سلیم بر تخت سلطنت، و شورش و آشوب نورعلی خلیفه (نماینده شاه اسماعیل) در آناتولی شرقی، کینه و خشم سلیم اول را نسبت به پادشاه صفوی افزود (رجوع شود به اوزون چارشی لی، همان، ج 2، صص 273 - 279. و هامر یورگشتال، همان، ج 2، صص 816 - 823).

9. طایفه ذوالقدر (= ذوالقادر = ذوالقدرلو) از سال 740 تا 921 هجری بر مناطقی در جنوب شرقی آناتولی شامل البستان، مرعش و ملاطیه امارت داشت. امرای این طایفه به ترتیب عبارتند از فخر الدین، سلیمان بیک، اصلان بیک سیف الدوله و علاء الدوله. آخرین امیر ذوالقدر با استفاده از هرج و مرج ناشی از فروپاشی دولت آق قویونلوها بر دیار بکر نیز دست انداخت. امارت ذوالقدر ثروتمند و به دلیل موقعیت جغرافیایی خود؛ فرار گرفتن میان دو امپراطوری عثمانی و ممالیک، از اهمیت سوق الجیشی برخوردار بود، بدیهی است که تشکیل امپراطوری صفوی در نزدیکی این امارت کوچک بر اهمیت سوق الجیشی

آن افزود. آخرین امیر ذوالقدر تلاش داشت از تشدید نفاق میان سه امپراطوری محیط بر امارتش، بیش از پیش بهره جوید، لیکن به دلیل امتناع از همراهی سلطان سلیم اول در نبرد با صفویان و غارت ذخیره سلاح و آذوقه ارتش عثمانی، کینه یاووز سلیم را متوجه خود ساخت و خود و چهار فرزندش، در جنگ با عثمانی جان باختند و بدین ترتیب عمر امارت ذوالقدر به پایان رسید و ذوالقدرها چند پاره شدند، به صفویان، عثمانیان و ممالیک پیوستند.

10. شایان ذکر است ادریس بتلیسی (= بدلیسی)، دانشمند، شاعر، منشی و رجل سیاسی ایرانی که پس از انقراض دولت آق قویونلوها به دست شاه اسماعیل (907 ه.ق) به دربار عثمانی پیوست، در تمکین خانات کرد شرق آسیای صغیر به یاووز سلیم؛ که چندین سال به طول انجامید، نقشی مؤثر ایفا نمود.

11. به سلیمان اول که امپراطوری عثمانی در عهد سلطنت وی به اوج عظمت خود رسید، ترکان به دلیل وضع قوانین و اصلاحاتی که در امپراطوری پدید آورد، "قانونی" و اروپائیان که مرعوب وی بودند محتشم یا باشکوه (Magnificent The) و "گرانند ترک" (Turk Grand)، اطلاق می کردند.

12. عنوان به ظاهر متواضعانه، لیکن در واقع بسیار گران سنگر خدمتگزار دو حرم شریف، یعنی مکه و مدینه، مهمترین عنوان سلاطین مملوک بود که به دلیل تحت الحمايه قراردادن شرفای مکه و تأمین نیازهای حرمین، خود را سزاوار آن می شمردند و بدیهي است خطبه ای که در حرمین به نام سلطان مملوک خوانده می شد، جایگاه ویژه ای در میان فرمانروایان مسلمان به او می بخشید که محسود دیگر سلاطین بود. سلطان سلیم اول برای اولین بار پس از شکست ممالیک از وی در مرج دابق (922 ه.ق)، از سوی خطیب جامع حلب، در خطبه نماز جمعه به این عنوان خوانده شد (رجوع شود به اسپناقچی پاشازاده، همان، صص 192 - 193) و با اهدای مفاتیح کعبه از سوی محمد ابوالبرکات شریف مکه به سلیم اول (923 ه.ق)، اطلاق عنوان خادم الحرمین الشریفین به وی رسمیت یافت (رجوع شود به هامر پورگشتال، همان، ج 2، ص 923). «... مردمی گفته بودند که خلافت کسی را در خور است که دو حرم (مکه و مدینه) در دست او باشد و با مردم حج گزارد...» (ابن واضح یعقوبی، همان، ج 2، ص 217).

13. این موضوع؛ مقبولیت بیشتر شیعه زیدیه نسبت به شیعه امامیه نزد اهل سنت، مشهور می باشد و در غالب کتابهایی که به مذاهب اسلامی پرداخته اند آمده است، برای نمونه رجوع شود به محمد جواد مشکور، تاریخ شیعه و فرقه های اسلامی تا قرن چهارم، ج 6، انتشارات اشراقی، تهران، 1379، صص 60 و 107.

14. مؤلف کتاب راحه الصدور و آیه السرور آورده است که امام ابوحنیفه در آخرین حج خود (حجه

الوداع) از خداوند متعال درخواست نمود که چنانچه مذهبش درست است، آن را نصرت دهد و از عالم غیب این آواز شنید :

« ... حقاً قلت، لازال مذهبك، مادام السيف في يد الاتراك، حق گفتي و رايت مذهب تو افراشته و صفة اعتقاد تو نگاشته خواهد بود مادام که شمشیر در دست ترکان حنفي مذهب باشد، و بحمد الله تعالي پشت اسلام قوي است و اصحاب بوجنيفة شادان و نازان اند و چشم روشن و در عرب و عجم و روم و روس شمشير در دست ترکانست و سهم ایشان در دلها راسخ ... » (محمد بن علي بن سليمان الراوندي، راحة الصدور و آية السرور در تاريخ آل سلجوق، و به سعي و تصحيح محمد اقبال و تصحيحات لازم مجتبي مينوي، ج 2، انتشارات امير كبير، تهران، 1364، صص 17 - 18) .